

جست‌وجوی مؤلفه‌های اساسی پدیدارشناسی هوسرل در شعر قیصر امین‌پور

چکیده

پدیدارشناسی از مهم‌ترین شیوه‌های تفکر فلسفی معاصر است که ادموند هوسرل آن را پایه‌گذاری کرد و به سرعت به شیوه‌ای برای تحقیق در حوزه‌های مختلف علوم انسانی از جمله نقد ادبی تبدیل شد. پدیدارشناس با تعلیق رویکرد طبیعی به جهان و تمرکز بر تفسیر پدیده‌ها آنچنان‌که بر سوژه پدیدار می‌شود، به شناخت و تبیین ابژه‌ها می‌پردازد. از آنجاکه هنرمندان به‌ویژه شاعران در واقع به توصیف جهان زیسته خود آنچنان‌که برایشان پدیدار شده است می‌پردازند، می‌توان مؤلفه‌های روش پدیدارشناسی از قبیل، «قصیدیت» یا «حیث التفاتی»، «اپوخه»، رابطه «اگو» و جهان زیسته‌اش و «زمان‌آگاهی» را در آثار آنان ردیابی کرد. قیصر امین‌پور از شاعران صاحب‌سبک معاصر است که در این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی و مقایسه‌ای، اشعاری منتخب از او را بررسی و تحلیل، و مؤلفه‌های پدیدارشناسانه‌ای را که در توصیف جهان زیسته‌اش به کار گرفته است، استخراج کرده‌ایم. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که امین‌پور در اشعار خود به «اپوخه»، «حیث التفاتی» و «اگو» اشاره داشته است. قیصر در مواردی به «شهود آیدتیک» پدیده‌ها پرداخته و چنان‌که در نمونه‌ای ارائه کرده‌ایم، «زمان‌آگاهی» هوسرل در تحلیل برخی اشعار او می‌توان راهگشا باشد.

واژه‌های کلیدی: اپوخه، پدیدارشناسی، حیث التفاتی، زمان‌آگاهی، شهود آیدتیک، قیصر امین‌پور. نقد پدیدارشناختی، هوسرل.

۱. مقدمه

«پدیدارشناسی» (Phenomenology) مفهومی نیست که هوسرل (-1859 Husserl) (1938) آن را وضع کرده باشد؛ اما او معنای تازه‌ای به این کلمه بخشید (جمادی، ۱۴۰۰:

۸۴) و در آغاز قرن بیستم میلادی، مکتبی تأثیرگذار در فلسفه معاصر غرب پی‌ریزی کرد (کاپلستون، ۱۳۹۹: ۴۲۰/۷)؛ اما این دیدگاه در قلمرو فلسفی محدود نماند و به سرعت به عنوان روش تحقیق در حوزه‌های مختلف علوم انسانی کاربردی گسترده یافت (همان: ۴۲۳). پدیدارشناسی، بررسی آگاهی است آن‌گونه که از منظر سوپژکتیو (اولشخص) تجربه می‌شود (اسمیت، ۱۳۹۴: ۲۳۶). درست است که ما در پدیدارشناسی به توصیف تجربه‌های آگاهانه خود می‌پردازیم، ولی پدیدارشناسی با روان‌شناسی تفاوت دارد (همان: ۲۳۵)؛ زیرا در روان‌شناسی تمرکز بر تجربه‌های خاص خود است، اما دعوت هوسرل به توصیف ذوات اشتراک‌پذیر کنش‌های آگاهی است (همان: ۲۴۳)؛ کنش‌هایی مانند «ادراک»، «یادآوری»، «پیش‌بینی» و... که همواره ابژه‌ای را قصد می‌کنند و به آن التفات دارند. بنابراین در تعریف پدیدارشناسی هوسرل می‌توان گفت: «روشی است برای تحلیل و توصیف آگاهی و آنچه به آگاهی داده می‌شود» (ولاردمایول، ۱۳۹۸: ۳۱).

پدیدارشناسی نوعی علم ذوات است (هوسرل، ۱۴۰۱/الف: ۱۸؛ راسل، ۱۳۹۹: ۲۵) و ذوات همان چیزهایی‌اند که ما هنگام پاسخ‌گفتن به پرسش «این چیست؟» در قالب «نام» بیان می‌کنیم. ذات برخلاف ابژه که متفرد است، عام و کلی است (راسل، ۱۳۹۹: ۲۷). از این‌رو شعار اصلی پدیدارشناسی هوسرل این بود: «به سوی خود چیزها» (ولاردمایول، ۱۳۹۸: ۲۹)؛ یعنی بنای هوسرل در پدیدارشناسی این بود که از پدیدار به ذات برسد (جمادی، ۱۴۰۰: ۸۶)؛ ولی نمی‌توان گفت که ذات و حقیقت اشیاء، جایی در پس پدیدارها پنهان است؛ بلکه درست در همین پدیدارها پروبال می‌گیرد (پازوکی، ۱۳۹۹: ۱۴).

پدیدارشناسی به عنوان شیوه‌ای برای پژوهش در دهه‌های اخیر به حوزه ادبیات و نقد ادبی نیز راه یافت و به یکی از شیوه‌های خوانش و تحلیل و تأویل متون ادبی بدل شد که در زمره نقدهای خواننده‌محور است. البته کاربست انتقادی پدیدارشناسی در ادبیات در آغاز سده بیستم میلادی با «رومن اینگاردن» (Roman Stanislaw Ingarden) فیلسوف لهستانی (۱۸۹۳-۱۹۷۰م) آغاز شد (مکاریک، ۱۳۸۸: ۳۵۰).

نقد پدیدارشناختی کوششی برای کاربردی‌ترین روش پدیدارشناسی در نقد آثار ادبی است و همچنان‌که هوسرل در مکتب فلسفی خود عین واقعی را در پرانتز گذاشت و تنها به توصیف و تبیین آنچه بر او پدیدار می‌شد تمرکز کرد، در نقد پدیدارشناختی نیز زمینه تاریخی که اثر ادبی در آن تولید شده و زندگی‌نامه نویسنده در پرانتز گذاشته و نادیده گرفته می‌شود و تلاش منتقد بر آن است که با گونه‌ای همدلی با مؤلف، چگونگی پدیدارشدن جهان طبیعی بر او را که در مضامین تعبیه‌شده در اثرش تجلی یافته است، به دست آورد. نقد پدیدارشناسانه به طور مشخص به کیفیت تجربه‌های نویسنده از زمان، فضا، و بر رابطه میان «خود» (اگوی) نویسنده و دیگران و درک مؤلف از ابژه‌های مادی تأکید دارد (ایگلتون، ۱۳۹۹: ۸۲-۸۳) و در پی دریافت این مطلب است که نویسنده جهان خود را چگونه زیسته است؛ یعنی بین اگو (خود) به مثابه سوژه و جهان به مثابه ابژه، چگونه رابطه پدیدارشناختی برقرار کرده است. بدین منظور باید متن را آن‌قدر بخوانیم و دوباره بخوانیم که بتوانیم تعبیر شخصی‌مان را نادیده بگیریم و خود را در جایگاه مؤلف قرار دهیم؛ به گونه‌ای که گویا خالق متن از درون «من» می‌اندیشد (صفوی، ۱۳۹۸: ۹۸). از آنجاکه شاعران به گونه‌ای به پدیدارشناسی مشغول‌اند و جهان زیسته خود را آن‌گونه که بر «من» آنان پدیدار شده است توصیف می‌کنند، در این پژوهش بر آنیم که ببینیم آیا می‌توان مؤلفه‌های اساسی پدیدارشناسی هوسرل را در اشعار شاعران رهگیری کرد و اثری از آن یافت؟ برای این کار، شعر قیصر امین‌پور را که از شاعران صاحب‌نام و صاحب‌سبک معاصر است، برگزیده‌ایم و می‌کوشیم از مؤلفه‌های اساسی پدیدارشناسی هوسرل از قبیل «حیث‌التفاتی» (Intentionality)، «اپوخه» (Epoche)، «اگو» (Ego)، «شهود مقوله‌ای» یا «شهود آیدتیک» (categorical intentionality) و «زمان‌آگاهی» (Time consciousness) در شعر او نشانی بیابیم.

درباره اهمیت چنین پژوهشی کافی است یادآوری کنیم که مطالعات میان‌رشته‌ای در سال‌های اخیر گسترش چشم‌گیری یافته و ضرورت آن قابل انکار نیست و یکی از زمینه‌های چنین پژوهشی، تحقیقات میان‌رشته‌ای با محوریت «ادبیات» و «فلسفه» است

که بیشتر در حوزه «نقد ادبی» جلوه‌گر می‌شود. بنابراین اهمیت این پژوهش از سه وجه قابل ارزیابی است: نخست اینکه نقد ادبی است که از مهم‌ترین زمینه‌های پژوهش در حوزه ادبیات است، دوم اینکه این نقد بر اساس رویکرد پدیدارشناختی است که از مهم‌ترین مکاتب فکری و فلسفی معاصر است و سوم اینکه تحقیقی میان‌رشته‌ای است که در دهه‌های اخیر اهمیت فراوانی یافته است.

۱-۱. پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر پژوهش‌هایی در حوزه بررسی پدیدارشناختی متون ادبی انجام شده است؛ از جمله رساله دکتری کیانوش دانیاری (۱۳۹۵) که مؤلفه‌های پدیدارشناسی هوسرل و هایدگر را در اندیشه و شعر نیما پیگیری کرده است. همچنین پایان‌نامه کارشناسی ارشد سیده‌زهره موسوی‌نیا (۱۳۹۲) که اشتراکش با مقاله حاضر، بررسی «اگو» و «اپوخه» پدیدارشناختی البته در داستان‌های مرادی کرمانی است.

مقاله‌ای نیز با این رویکرد نگاشته شده از جمله مقاله حسام دهقانی (۱۳۸۸) که شعر «دیوار» شاملو را بر اساس پدیدارشناسی هرمنوتیک بازخوانی کرده است. پدیدارشناسی هرمنوتیک، شاخه‌ای از پدیدارشناسی است که هایدگر، شاگرد صاحب‌نام هوسرل، پایه‌گذار آن است.

علی‌اکبر سام‌خانیانی نیز در مقاله «رویکرد پدیدارشناختی در شعر سهراب سپهری» (۱۳۹۲/الف) به استخراج رویکرد پدیدارشناختی موجود در شعر سهراب پرداخته و برخی همانندی‌های فکری موجود در شعر او با اندیشه هوسرل را نشان داده است. سام‌خانیانی در مقاله دیگری (۱۳۹۲/ب)، نگرش و الزامات پدیدارشناسانه هوسرل را با رویکرد معرفتی مولانا در مثنوی تطبیق کرده و نشان داده است که اندیشه‌هایی مانند «اگو»، «اپوخه» در کنش شناختی و «تلاش برای ادراک بی‌واسطه پدیده‌ها» از مشترکات شناخت‌شناسی مولانا و پدیدارشناسی هوسرل است.